

## تحلیل داستان «شیر و گاو» کلیله و دمنه از منظر روانکاوی فروید

فاطمه کواشی

دانشجوی دکتری - دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

### چکیده

داستان «شیر و گاو» کلیله و دمنه، از داستان‌های مطرح این اثر ادبی کهن است، که تا کنون از منظرهای متفاوتی به آن نگریده شده است. رفتار و عملکرد سه شخصیت محوری این داستان، یعنی شیر، کلیله و دمنه، که بر مبنای تمایلات و تمنیات درونی آن‌ها شکل می‌گیرد، زمینه‌ساز خوانی آن از منظر نقد روانکاوانه فروید و نظریه قرار دادن هر یک از این شخصیت‌ها با سه ساحت روان انسان (نهاد، من، و فرامن) را فراهم می‌آورد. در این جستار نحوه تعامل این سه عامل و میزان توفیق هر یک در حصول «تعادل»، به عنوان اصلی که متضمن سلامت روانی فرد و جامعه است، نقد و بررسی شده و این نتیجه منتج گردیده که جامعه مورد مطالعه به واسطه ضعف و ناکارآمدی «من»، در تعدیل طغیان‌های غریزی و کام-جویی‌های بی‌کرانه نهاد از یک سو و کنترل و سازمان‌دهی اوامر و نواهی کمال‌طلبانه فرامن از سوی دیگر، فاقد وضعیت روانی هنجارمند و تعادلی مطلوب و سازنده است.

واژگان کلیدی: نقد روانکاوانه، نهاد، من، فرامن، داستان «شیر و گاو»

### مقدمه

نقد روانکاوانه، شکلی از نقد ادبی است که برخی از مفاهیم و شیوه‌های روانکاوی را به متون ادبی اعمال می‌کند و تفسیرهایی از این متون به دست می‌دهد. (پاینده، ۱۳۹۰: ۲۴۹). خوانندگان آثار ادبی در این نوع نقد که فرآیندی بینارشته‌ای است، با عطف توجه به نظریات و دستاوردهای علمی و عملی روان‌شناسان در زمینه بهبود و درمان وضعیت بیمارانی که از اختلالات روانی رنج می‌برند و با کمک آموزه‌های روان‌کاوی، به سوی درکی ژرف‌تر، جامع‌تر و پربارتر سوق داده می‌شوند، زیرا یافتن معانی نو، درکی متفاوت و احساس تجربه‌ای جدید از رویارویی با اثر ادبی، به همان اندازه که لذت‌بخش خواهد بود، برقراری ارتباط با دنیای مختص آن اثر ادبی را نیز برای مخاطب هموار می‌سازد. «شالوده نقد روانکاوانه را نظریات و روان‌کاوی‌های زیگموند فروید تشکیل می‌دهد.» (برسler، ۱۳۸۹: ۱۷۵). واژه روانکاوی را نیز همو ابداع نمود؛ روان‌شناس شهیری که «پس پشت واژه‌ها در پی یافتن انگیزه و نیت‌های پنهان می‌گشت.» (صنعتی، ۱۳۸۹: ۷). فروید میان رؤیا و آفرینش ادبی همانندی‌های یافته بود و به تبیین این همانندی‌ها در رساله کوچکی به نام: «آفرینش ادبی و خواب در حالت بیداری» پرداخت. یکی از این همانندی‌ها ساختار روایت‌گونه و سازوکارهای مشابه رؤیا و داستان است؛ هر دو روایت‌هایی پر از رمزگان‌اند. بنابراین «می‌توان انگاره‌هایی که در رؤیا به ذهن می‌آیند همچون اجزاء زبان در نظر گرفت.» (احمدی، ۱۳۹۲: ۵۱۲). زیگموند فروید دو مفهوم کلیدی «محتوای نهفته» و «محتوای آشکار» رؤیا را مطرح کرد و از آن‌جا که «رؤیا و نوشتار هر دو خیالپردازی و تحقق اشتیاق و خواست هستند.» (همان، ۵۱۲)، اساس کار روانکاو و منتقد ادبی را همسان دانست. به باور او همان‌طور که روانکاو «محتوای آشکار» رؤیای بیمار را تحلیل می‌کند تا به «محتوای نهفته» آن برسد (پاینده، ۱۳۹۰: ۲۵۸) منتقد ادبی نیز «شکل داستان را بررسی می‌کند تا تبیینی از معنای آن به دست دهد.» (همان:

۲۵۸)، زیرا داستان‌ها و روایت‌ها «بار رساندن بسیاری از معناهای نهفته و پیام‌های ناپیدار» (یاوری، ۱۳۸۹: ۱۷) را بر عهده دارند و «واجد برخی لایه‌های معنایی [هستند] که حتی به وجود آورنده آن اثر هم ممکن است بر آن‌ها اشراف نداشته باشد (پاینده، ۱۳۹۰: ۲۶۸). به قول نیچه «در نوشته‌های هر خلوت‌نشینی پژوهشی از بیابان‌های تهی به گوش می‌رسد.» (احمدی، ۱۳۹۲: ۴۹۹). بنابراین «منتقد، به تعبیری، متخصص تبیین بخش ناگفته و نهفته داستان» (همان: ۲۵۸) و پژوهشگر از آلود بیابان‌های تهی هر نوشتار هنری است.

عطف توجه نویسندگان به رابطه ادبیات و روان‌شناسی و اقبال آنان به قلم‌فرسایی در زمینه روانکاوی آثار ادبی و نیز رمان‌های متعددی که بر مبنای علم روان‌شناسی به رشته تحریر درآمده‌اند، بیانگر قابلیت ویژه و توان بالقوه این دو حوزه از علوم انسانی است. حورا یاوری، حسین پاینده و محمد صنعتی در زمره پژوهشگرانی هستند که به طور جدی و بر اساس آموزه‌های علمی در این وادی ورود یافته‌اند و آثار قابل تأملی در این زمینه دارند. دو کتاب *تحلیل روانکاوانه متون ادبی اثر «ژان بلمن نوئل»* با ترجمه «وحید نژادمحمد» و نیز *روانکاوی و ادبیات و هنر (از فریود تا تراک درید)* نوشته «علی شریعت کاشانی» نمونه‌هایی از تازه‌های نشر در این حوزه‌اند.

اعمال فنون روانکاوانه به اثر ادبی بواسطه درون‌مایه‌هایی امکان‌پذیر می‌شود که ادبیات هر کشور، بالقوه متضمن آن‌هاست. «از دیدگاه فروید، تار و پود ادبیات را تعارضات حل نشده‌ای تشکیل می‌دهند که باعث بروز انواع روان‌رنجوری می‌شوند. به گمان وی، اثر ادبی نمود بیرونی ذهن ناخودآگاه نویسنده آن است.» (برسلر، ۱۳۸۹: ۱۷۹) از سوی دیگر «ادبیات هر جامعه، تصویر آن جامعه است» (زرین‌کوب، ۱۳۳۲: ۱۴۶) و همچون آینه‌ای تمام‌نما بازتاباننده، حقایق و مسائل اجتماعی همان جامعه‌ای است که در بطن آن تکوین یافته است. «از این رو هر پژوهنده‌ای که بخواهد به بررسی عمیق و وسیع جامعه‌ای معین دست زند، الزاماً باید آثار ادبی آن جامعه را نیز مورد توجه قرار دهد. به عبارت دیگر ... "بدون درک عمیق ادبیات اصیل یک ملت نمی‌توان به ماهیت حقیقی زندگی مدنی آن ملت پی برد."» (یوسفیان، ۱۳۷۷: ۵۳) و روان جامعه را از چنگال تعارضات روحی رهانید.

«جامعه‌شناسانی چون کنت، اسپنسر و دورکیم جامعه انسانی را شبیه موجودات زنده دانسته‌اند.» (رضی، حاجتی، ۱۳۹۱: ۲). دیدگاه کارکردگرایان نیز مبتنی بر تمثیل ارگانیک بین جامعه و ارگانسیم زنده است. بنابراین تلقی جامعه به مثابه انسان، و قیاس میان ساختار جامعه و ساختار ذهن انسان به منظور تشخیص آلام و اسقام آن، تلقی نابجا و قیاس مع‌الفارقی نخواهد بود.

این نوشتار بر مبنای «الگوی تقسیم ساختاری ذهن» که توسط بنیان‌گذار روانکاوی یعنی فروید ارائه گردید و با هدف تحلیل روان‌شناختی جامعه بازتاب‌یافته در داستان «شیر و گاو» از کتاب *کلیده و دمنه* «که در حقیقت یک رمان پرمایه اجتماعی است و حقایق زندگی آدمی را از زبان حیواناتی باز می‌گوید» (یوسفیان، ۱۳۷۷: ۵۴) که نمادی از شخصیت‌های انسانی‌اند [و] می‌توان رفتارهای آنان را بر اساس نظریه‌های روان‌شناختی انسان‌ها تحلیل نمود» (رضی، حاجتی، ۱۳۹۱: ۲)، بر آن است تا پاسخی برای این پرسش بیابد که نحوه تعامل سه بخش ساختار ذهن انسان یعنی «نهاد»، «من» و «فرامن» در راستای ایجاد و حفظ سلامت روان فرد و جامعه‌ای متشکل از افراد چگونه است؟!.

این پژوهش با رویکرد میان‌رشته‌ای اتخاذشده، ظرفیت داستانی از داستان‌های کهن و متنی از متون کلاسیک ادب فارسی جهت نقد و بررسی روانکاوانه را نمایان می‌سازد و بار دیگر بر پیوند میان روان‌کاوی و ادبیات صحه می‌گذارد.

## ساختار ذهن

در این پژوهش، نخست به طور اجمال با مفاهیم بنیادین نقد روانکاوانه آشنا شده و سپس این مفاهیم را در متن ادبی مورد نظر اعمال می‌کنیم.

«روان در روانکاوی فروید دارای سه بخش کارکردی است: نهاد، من و فرامن» (یاوری، ۱۳۸۹: ۱۷۳) و به قلمرو این سه کنشگر تقسیم می‌شود. افلاطون نیز، هم برای فرد و هم برای جامعه قائل به ساختمانی سه‌بخشی بود که شاید با ساختار سه‌پاره ذهنی فروید بی‌تناسب نباشد (!). به اعتقاد او «همان‌طور که در جامعه، گروهی از مردم برای انجام کار یدی و تولید و مایحتاج مناسب‌اند، گروهی برای محافظت از سرزمین و نظم بخشیدن به جامعه و معدودی هم اندیشمند و فیلسوف شایسته حکومت بر دو گروه دیگرند، در وجود یک فرد انسانی» نیز [هم‌غرایز طبیعی و هم‌روحیه شهامت و تهور باید زیر فرمان خرد اراده شوند]. (تامپسون، ۱۳۹۳: ۱۰۹) که به قیاس می‌توان گروه مولد جامعه و ایضاً غرایز طبیعی فرد را به «نهاد»، گروه محافظ جامعه و نیز روحیه شهامت و تهور فرد را به «فرامن» و گروه حاکم بر جامعه، همچنین خرد فرد را نیز به «من» تعبیر نمود، زیرا در واقع، «من» کنشگری است که می‌بایست چون حاکمی مسلط بر اوضاع جامعه یا ناظری مشرف بر احوالات درونی فرد، میان دو نظام کنشگر دیگر یعنی «نهاد» و «فرامن» تعادل برقرار سازد «تا از سویی افراط‌های ویرانگرانه «نهاد» را مهار کند و از سوی دیگر تفریط‌های ریاضت‌گونه «فراخود» را بکاهد. (پاینده، ۱۳۸۹: ۲۳) و بدین ترتیب با سازگار نمودن دو ناساز ضامن بقا و سلامت - فرد و جامعه - باشد؛ همچنان که به فراخور «در جهان افلاطونی [نیز]، اصالت وقتی به دست می‌آید که خرد حاکم باشد و در این صورت است که توازن درونی فرد حفظ می‌شود.» (تامپسون، ۱۳۹۳: ۱۰۹). نحوه تعامل این سه پاره شخصیتی با هم و به‌ویژه ایفای نقشی که «من» در راستای تعدیل عملکرد «نهاد» و «فرامن» بر عهده دارد، عامل تعیین‌کننده‌ای در سلامت روانی و حفظ و صیانت فرد، و مؤلفه‌ای تأثیرگذار در سلامت روانی جامعه‌ای متشکل از افراد خواهد بود.

## نهاد

فروید قسمت نامعقول و تابع غریزه و ناشناخته و ناخودآگاه روان را **نهاد** نامید. (برسler، ۱۳۸۹: ۱۷۶). «نهاد» ... صرفاً در پی ارضاء غرایز است و هیچ منطق یا نظام اخلاقی محدودکننده‌ای را بر نمی‌تابد ... و «اصل لذت» را یگانه راهنمای رفتار می‌داند. (پاینده، ۱۳۸۹: ۲۳). بنیان فرآیندهای روانی انسان، کانون تجمع سائق‌های غریزی و «منبع انرژی» است و فقط به دنبال کسب لذت است. **نهاد** هیچ نوع ارزشی نمی‌شناسد و پایبند هیچ اصل اخلاقی‌ای نیست. (رضایی، ۱۳۹۰: ۲۴). هر قدر در برابر اجتناب از درد و «اصل لذت» سر تسلیم فرود می‌آورد و فرمان می‌برد، مقابل مبادی قانون، قراردادهای اجتماعی و اصول اخلاقی یاغی، سرکش و طغیان‌گر است و جز تطمیع غرایز و امیال جاه‌طلبانه و لذت‌جویانه و بعضاً آسیب‌رساننده طریق دیگری نمی‌شناسد و نمی‌پوید. «ضرورت آمرانه در کسب ارضای رانش کارکرد اصلی [نهاد] را تشکیل می‌دهد.» (مؤللی، ۱۳۹۲: ۱۸)

## من

**من** یا خود، هسته مرکزی شخصیت و «قسمت معقول و منطقی و هشیار روان» (برسler، ۱۳۸۹: ۱۷۶) است. «لذت‌جویی بی‌حد [نهاد] را تعدیل، و سلامت روانی را تأمین می‌کند و از اختلال و اضمحلال ارگانسیم جلو می‌گیرد.» (پاینده، ۱۳۹۰: ۱۹۴) و به عنوان نماینده عقل و منطق «در مقام کارگزار "واقعیت" عمل می‌کند. تلاش من بر آن است تا "اصل واقعیت" را جانشین "اصل لذت" کند ... من بر خلاف **نهاد** از سازمان و ساختار مشخصی پیروی می‌کند و

سامانمند است.» (یاوری، ۱۳۸۹: ۱۷۳). «از یک سو، تمایل نهاد را در نابود کردن همه‌چیز، برای بقای خود، متعادل می‌کند و از دیگر سو، تمایل فرامن را در راستای فدا کردن خود و انهدان دنیای پست، کاهش می‌دهد.» (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۰۶، به نقل از: رضایی، ۱۳۹۰: ۲۵) و به نوعی سازگارکننده فرد با محیط و متولی پاسخگویی به تضادها و مشکلات میان درون و برون انسان است. از آن‌جا که این ساحت از روان آدمی «ساحت نظام‌بخشی است که میانجیگری [نهاد] از یک سو و فرامن را از سوی دیگر به عهده دارد» (مؤکلی، ۱۳۹۲: ۱۸)، بنابراین تزلزل آن در ایفای نقش مؤثر نظارتی و تعدیل‌کننده‌ای که دارد، سبب برهم‌خوردن موازنه روانی از طریق تفوق و تسلط هر یک از دو بخش "نهاد" یا "فرامن" - دو کنشگر متعارض- بر دیگری می‌گردد.

### فرامن

سومین بخش از ساختار ذهن که فروید نام فرامن یا فراخود را بر آن نهاده است، بخشی است که در آن هشیاری، ارزش‌ها و «خود آرمانی» قرار دارد و «همانند یک سانسورچی درونی عمل می‌کند و ما را وامی‌دارد تا با در نظر گرفتن فشارهای اجتماعی، تصمیمات اخلاقی اتخاذ کنیم.» (برسler، ۱۳۸۹: ۱۷۶). فرامن نیز چون نهاد خویشتن‌دار نیست و نسبت به عواقب احتمالی رفتاراش بی‌اعتناست. خواهان مطابقت صریح عمل با اصول و موازین اخلاقی و حامی سینه‌چاک و حافظ مسلم‌هنگارهای جامعه و نیز نمودار درونی ارزش‌های دیرین و کمال مطلوب اجتماعی است. «پیرو "اصل اخلاق" است و دائماً می‌کوشد تا تحریکات غریزی "نهاد" را با توسل به مجموعه‌ای از حکم‌های عقلانی خنثی کند.» (پاینده، ۱۳۸۹: ۲۳).

این بخش از شخصیت آدمی با عملکرد سرسختانه خود در قبال حفاظت از قوانین و مقررات وضع‌شده جاری، هر نوع کشش و گوشش نهاد را نامعقول و غیرمنطقی دانسته و همچون ورود به ساحت ممنوع تابوها ملامت و نکوهش می‌کند. به زعم فرامن، تمایلات نهاد یکسره مغایر و مخالف با موازین اخلاقی و اصول حاکم بر اجتماع و لذا مطرود جامعه است. بنابراین «در مقام یک نیروی درونی‌شده رو در روی نهاد و خواسته‌ها و کشش‌های زورآور آن می‌ایستد.» (یاوری، ۱۳۸۹: ۱۷۳) و هم و غم خود را مصروف در دست‌گرفتن افسار نهاد می‌کند و با سرکوب کردن یا واپس راندن آن تمایلات، مانع از تندرروی‌های بی‌مهابای نهاد می‌گردد. «وجدان» نام دیگر "فرامن" در زبان عامیانه است و یکی از کنش‌های این ساحت که «از سرکوبی یک تجاوزگری پدید آمده است و با گذشت زمان با هر سرکوب جدیدی از این دست، نیرومندتر می‌گردد.» (فروید، ۱۳۹۲: ۹۱).

### کلیده و دمنه

«کلیده و دمنه کتابی است حاوی مطالبی از زبان بهائم و پرندگان که عنوان خود را از نام دو شغالی اخذ نموده است که داستان دو باب کتاب (باب شیر و گاو و باب باز جست کار دمنه) به این دو شغال اختصاص دارد و نامیدن همه کتاب به این نام از باب نامیدن کل به جزء است.» (کواشی، ۱۳۸۷: ۱۲۸). مبنای بررسی و تحلیل روانکاوانه این پژوهش، کتاب کلیده و دمنه ترجمه نصرالله منشی است که «حاصل کار وی مشهورترین و بهترین روایتی است از کلیده و دمنه که به زبان فارسی در دست داریم.» (یوسفی، ۱۳۸۰: ۱۴۸ - ۱۴۹). همچنین تمام نمونه‌ها و شواهد ارائه‌شده در بخش تحلیل داستان، به متن این کتاب به‌ویژه باب نخست آن اختصاص دارد.

### خلاصه داستان

شیر، پادشاه جانوران، بانگ هولناک و غریب جانوری را می‌شنود و دلش به لرزه می‌افتد. پای نمی‌جنباند تا دستش رو نشود و هراس بی‌هنگام رسوایش نکند. دمنه، شغالی که مترصد فرصت است تا به شیر تقرب جوید و از عالی‌مقامان بارگاه وی گردد، بر این امر وقوف می‌یابد. لذا دم را غنیمت می‌شمارد و می‌کوشد تا «طرحی نو دراندازد» و «کاری کند کارستان». شغال زیرک به رغم انداز کلیله، دوست محافظه‌کارش که همیشه جانب احتیاط را نگه می‌دارد تا «خداش در همه حال از بلا نگره دارد»، مبنی بر حذر از زیاده‌خواهی و افزون‌طلبی، و ابرام او بر این موضوع که «چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود؟» و «هر که بتکلف کاری جوید که سزاوار آن نباشد بدو آن رسد که ببوزنه رسید» (منشی، ۱۳۷۰: ۶۲)، «صُمُّ عُمی» می‌شود و گاو شنبزه نام را با شیر آشنا می‌کند و هراس را از دل ملک می‌زداید و مقرب درگاه می‌شود. دمنه مدتی بعد، منزلت شنبزه در بارگاه پادشاه را برنمی‌تابد و جایگاه خویش را فنا شده می‌یابد. با خود می‌اندیشد: «کرد ضایع کار من، این بخت بی‌اقبال من» و لاجرم کمر به نابودی شنبزه می‌بندد و با دسیسه، شیر را بر هلاک گاو بی‌نوا تحریک و تحریض و شنبزه را روانه کام مرگ می‌کند. شیر آن‌گاه که کار از کار می‌گذرد، دچار ندامت می‌شود و چون «نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند» تقلا می‌کند تا داد ستمی را که بر شنبزه روا داشته به تمامی از دمنه بستاند.

### تحلیل روانکاوانه داستان

پس از مشخص شدن چهارچوب نظری این پژوهش (رهیافت روانکاوانه فروید) و آشنایی اجمالی با اصطلاحات و مفاهیمی که در تبیین این رهیافت به کار می‌روند، برآنیم تا باب «شیر و گاو» و «باز جست کار دمنه» از کتاب کلیله و دمنه را از منظر نقد روانکاوی فرویدی بررسی و تحلیل نماییم.

در این داستان، دمنه، شیر و کلیله به ترتیب نماد و نماینده نهاد، من و فرامن هستند. نهاد، کنشگری که اوج منطقی بی‌منطقی است و در قاموشش تنها تبعیت از یک قانون را روا می‌داند: قانون عدم پایبندی به هر نوع قانون اجتماعی یا اخلاقی که در مسیر تاخت‌وتازها و تنوع‌طلبی‌هایش مانع شوند. فعالیت‌های نهاد بر مفهوم لذت استوار است. همین که طالب چیزی می‌گردد یا تمایل می‌یابد از موقعیتی برخوردار شود، خواسته‌اش را به تعویق و تأخیر نمی‌اندازد. بدون بررسی جوانب امر، بی‌پروا و جسور راه می‌افتد و هر کس و هر چیز مخالف با میل خویش را کنار می‌زند و تا نیل به مقصود آرام نمی‌گیرد. ستیزه‌جویی و ویرانگری محصول لجام‌گسیختگی امیال نهاد است.

دمنه نیز شغالی «جاه‌طلب و مقام‌جوی و حيله‌گر و مکراندیش» (خطیبی، ۱۳۹۰: ۴۳۵) است و نسبت به کلیله «حریص‌تر و بزرگ‌منش‌تر» (منشی، ۱۳۷۰: ۶۱). فکر ارتفاع پایگاه و ارتقاء جایگاه او را وسوسه می‌کند تا «از دنیا به کفاف قانع نباشد و در طلب فضول ایستد» (همان: ۱۰۵). هم از این روست که، «حرص فریبنده را بر عقل رهنمای استیلا [می‌دهد] و بنای کارها بر کوتاه‌دستی و رأی راست [نمی‌نهد]». (همان: ۶۵).

از آن سو، مکانیزم سرکوب‌گری فرامن، به محض دریافت اندک نشانه‌ای، دال بر اقدام منفعت‌طلبانه نهاد، بی‌درنگ وارد عمل می‌شود. کلیله که نماد فرامن است و شغالی «حازم و محتاط و دوربین و عزلت‌گزین» (خطیبی، ۱۳۹۰: ۴۳۵)، تا از زبان دمنه می‌شنود که: «چه می‌بینی در کار ملک که بر جای قرار کرده است و حرکت و نشاط فرو گذاشته؟»، این سخن را به عنوان سرآغاز جنبشی عصیانگرانه از سوی دمنه تلقی می‌کند و بلافاصله می‌گوید: «این سخن چه بابت تست و ترا با این سؤال چه کار؟» و برای آن که در برابر تحرک دمنه پیش‌دستی کرده باشد، درست مانند پدری که با گفتن «ای پسر، بسا حیلتا که بر محتال وبال گردد»

(منشی، ۱۳۷۰: ۱۱۸) خواهان پرهیز پسر از ارتکاب به خطا است، باب مواعظ را می‌گشاید و به منظور حذف هر بهانه‌ای که منجر به عدم رضایت دمنه از شرایط موجود شده است، نخست به حالت مدارا و با زبانی نرم، اوضاع را مطلوب و دلخواه جلوه می‌دهد و می‌گوید: «ما بر درگاه این ملک آسایشی داریم و طعمه‌ای می‌یابیم...» (همان: ۶۲) و سپس قوانین و موازین را یادآوری می‌کند و هشدار می‌دهد که: «پادشاه بر اطلاق اهل فضل و مروّت را به کمال کرامات مخصوص نگرداند، لکن اقبال بر نزدیکان خود فرماید که در خدمت او منازل موروث دارند و به وسایل مقبول متحرّم باشند، چون شاخ رز که بر درخت نیکوتر و بارورتر نرود و بدانچه نزدیک‌تر باشد درآویزد.» (همان: ۶۵) و ما «از آن طبقه نیستیم که این درجات را مرشّح توانیم بود» (همان: ۶۳) و از دمنه می‌خواهد که دست از هر نوع کمال‌جویی دنیوی و قدرت‌طلبی بردارد؛ لذا قاطعانه خطاب به وی می‌گوید: «از این حدیث درگذر».

اندیشه کلّیه در واقع برگرفته از منطق و تفکر حاکم بر جامعه خویش است که در قالب قانونی لازم‌الاجرا طبیعی و مسلّم نضج یافته است. در تاریخ بلعمی نیز با همین تفکر بنیادین برمی‌خوریم: کاوه آهنگر در مقابل پیشنهاد به دست گرفتن حکومت و این که «هم تو سزاوارتر باشی بدین کار»، می‌گوید: «من این کار را نشایم زیرا که من نه از خاندان ملک‌ام. و پادشاهی کسی را باید که از خاندان ملک‌ان باشد... کسی را طلب کنید از خاندان ملک تا او را بنشانیم، و ما پیش او بیستیم و فرمان او کنیم.» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۶)

دمنه - نهاد اما بیدی است که با این بادها بلرزد و به سهولت از مواضع خویش عقب‌نشینی کند. به قدر کفایت بی‌منطق و لجوج هست که پذیرای پند و اندرزی نباشد. او به عاقبت و فرجام کار نمی‌اندیشد و تنها موضوع حائز اهمیت از منظر فکر و رفتار وی تحقق امیال و تمنیات خویش در لحظه خواستن است.

به رغم آن که کلّیه از هر دری وارد می‌شود و از زوایای مختلف طرح موضوع می‌کند تا دمنه از تمایلاتش دست بردارد و منصرف شود، اما گوش او بدهکار نیست و در مقابل سعی می‌کند به یکی از مکانیزم‌های ناخودآگاه دفاعی روان، تحت عنوان دلیل‌تراشی و موجه‌گردانی متوسل شود و خواسته خود را که از نظر کلّیه نوعی تابو است موجه جلوه دهد. مکانیزم‌های دفاعی روش‌هایی ذهنی در راستای تقلیل تعارض و بهبود رنج روانی در برخورد با رویدادهای صعب و چالش‌برانگیزند. «هدف این فرآیند غریبال‌کننده پنهان نگاه‌داشتن و مقبول جلوه دادن اندیشه‌ها و منش‌هایی است که در پاسخ به یک نیاز ناخودآگاه بروز می‌کند.» (یاوری، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

دمنه در برابر هجوم نصایح بازدارنده و منع‌کننده کلّیه مبنی بر آن که حلاً خود را بشناس و نگه دار، زیرا ما «از آن طبقه نیستیم که بمفاوضت ملوک مشرف توانند شد تا سخن ایشان به نزدیک پادشاهان محلّ استماع تواند یافت» (منشی ۱۳۷۰: ۶۲) با تأکید بر جنبه آگاهانه تقاضا و تمایل خود و اشراف بر شرایط و وضع موجود و ذکر لفظ «بدانستم...» در آغاز کلام خویش، این‌طور ادامه می‌دهد و چنین استدلال می‌کند که:

«هر که به ملوک نزدیکی جوید برای طمع قوت نباشد که شکم بهر جای و بهر چیز پُر شود،

وَهَلْ بَطْنُ عَمْرٍ غَيْرُ شَبِيرٍ لِمَطْعَمٍ؟ وَ هَر كَرَا هَمَّتِ اَوْ طَعْمَه اَسْتِ دَر زَمْرَهٗ بَهَايِم مَعْدُوْد كَرْدَد.» (همان: ۶۲)

آنگاه از جهت اهمیت تأثیر پایگاه برتر بر رفتار و منش افراد، نسبت به مرتبه فروتر و اعتبار، اقتدار و نیروی فزاینده‌ای که بالقوه در آن جایگاه برتر نهفته است، میان سگ و شیر چنین قیاس می‌کند:

«سگ گرسنه به استخوانی شاد شود و به پاره‌ای نان خشنود گردد، و شیر باز اگر در میان شکار خرگوش گوری

بیند دست از خرگوش بدارد و روی به گور آرد.» (همان: ۶۲)

و نتیجه می‌گیرد که:

«هر که بمحلّ رفیع رسید اگرچه چون گل کوتاه‌زندگانی باشد عقلاً آن را عمر دراز شمرند به حسن آثار و طیب ذکر، و آنکه بخمول راضی گردد اگرچه چون برگِ سرو دیر پاید به نزدیک اهل فضل و مروّت وزنی نیارد. (همان: ۶۳)

البته «عاقبت مکر نامحمود و خاتمتِ غدر نامحبوب» (همان: ۱۲۰) دمنه موجب گردید تا وی «به نزدیک اهل فضل و مروّت وزنی نیارد» (همان: ۶۳) و «آخر و بال و تَبَعَت» عملکرد دمنه - نهاد در راستای محقق ساختن تمایلات خویش به وی رسید و «روزگار ... دمنه را رسوا و فضیحت گردانید» (همان: ۱۲۵).

دمنه بار دیگر در برابر کلیله که سرسختانه مداخله می‌کند و هشدار می‌دهد که: «هر طایفه‌ای را منزلتی است، و ما از آن طبقه نیستیم که این درجات را مرشح توانیم بود و در طلب آن قدم توانیم گزارد.» (همان: ۶۳) باز هم متوسل به مکانیزم «موجه‌گردانی» می‌شود و در دفاع از وسوسه اقتدارطلبانه و زیاده‌خواهی خویش می‌گوید:

هر که نفس شریف دارد خویشتن را از محلّ وضع به منزلت رفیع می‌رساند، و هر کرا رأی ضعیف و عقل سخیف است از درجتِ عالی به رتبتِ خامل گراید. (همان: ۶۳ - ۶۴)

کلیله - فرامن با اتخاذ شیوه ترور شخصیت و ایراد سخنانی تخریب‌کننده از این دست که:

تو سایه‌ای نشوی هرگز آسمان افروز تو که گلی نشوی هرگز آفتاب اندای» (همان: ۶۳)

نه تنها دمنه - نهاد را از تمایلاتش منصرف نمی‌کند، بلکه با تقویت «حسِ حقارت» در وی بر آتش امیالش می‌دمد و ناخواسته او را نسبت به «کسبِ بزرگی» و «بَر رفتن بر درجاتِ شرف» و «رفعتِ منزلت» از طریق «تقرب به ملوک» تحریص و ترغیب می‌نماید. از سوی دیگر «فرد هر چقدر نگرش قدرت را بیشتر اتخاذ کند، به همان میزان احساس حقارتش بیشتر خواهد شد.» (بیلسکر، ۱۳۹۱: ۹۴)

«حسِ حقارت» یا «احساس کهتری» را آدلر، شاگرد و همکار فروید، مطرح کرده است. به عقیده آدلر «بسیاری از رفتارها و کردارهای انسانی تابع همین احساس کهتری است. پس تلاش‌ها و کوشش‌ها همه بر محور جبران کهتری به وجود می‌آیند.» (رشیدپور، ۱۳۶۹: ۱۰). فروید نیز بر این باور است که «حتی در افراد طبیعی نیز نمی‌توان بیش از حد بر نهاد فشار آورد ... [زیرا فرد در آن صورت] یا عصیان می‌کند یا روان‌نژند می‌شود و یا تیره‌روزی.» (فروید ۱۳۹۲: ۱۰۷).

بهترین شیوه برای درمان احساس کهتری و حقارت معطوف کردن ذهن فرد - فردی که از این احساس رنج می‌برد - به توانمندی‌ها و تمرکز بر روی شایستگی‌های وجودی اوست که گاهی به عمد یا سهواً نادیده گرفته شده و منشأ بروز چنین احساسی می‌شوند.

دمنه آن‌گاه که قناعت به شرایط موجود و درگذشتن از حدیث تقرب‌جویی به ملوک را «از دناآتِ همّت و قَلتِ مروّت» (منشی، ۱۳۷۰: ۶۲) برمی‌شمرد و «آنکه [را] بخمول راضی گردد» دون‌همّت می‌نامد و تن‌دردادن به چنین عجزی را «خَدِيعَةُ الطَّبَعِ اللّٰعِیْمِ» ذکر می‌کند و خطاب به کلیله می‌گوید:

«با همّت باز باش و با رأی پلنگ زیبا به گه شکار، پیروز بجنگ» (همان: ۶۳)

در واقع ناخودآگاه مطالبی را به زبان می‌راند که خواهان شنیدن امثال آن، محرک و نیروبخش، از جانب کلیله است تا هم به نوعی توجیه‌گر خواسته‌ها و امیالش باشد و هم عاملی انگیزشی برای رهایی از فشار تحقیری که از سوی کلیله بر وی تحمیل می‌شود، اما دریغ، آنچه می‌شود یکسره تحدید است و تحذیر است و تخریب. به همین خاطر در خصوص حصول به آرمانی که دارد، نه تنها خویشتن را محقّ می‌داند و می‌گوید:

ما سزاواریم بدانچه منزلت عالی جوئیم و بدین خمول و انحطاط راضی نباشیم. (همان: ۶۴)

و مصرانه بر این مطلب صحه می‌گذارد که:  
 «إِذَا مَا كُنْتَ فِي أَمْرِ مَرُومٍ فَلَا تَقْنَعِ بِمَا دُونَ التَّجُومِ»  
 (همان: ۶۳)

بلکه بی‌مهابا و جسورانه گامی دیگر پیش می‌نهد و کلیله - فرامن را نیز به همراهی با خویش فرامی‌خواند و می‌گوید: «هر که در کسب بزرگی مردِ بلندهمت را موافقت ننماید معذور است که إِذَا عَظُمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمُسَاعِدَةُ». در گفتمان میان این دو که گفتمان میان دو نظام تنش‌زا و ناسازوار - نهاد و فرامن - است، کلیله - فرامن «بخرد و فراستِ خویش» می‌کوشد تا دمنه - نهادِ فرمان‌ناپذیر را تحت سیطرهٔ اصول قابل قبول از منظر خود قرار دهد و به هر ترفندی متوسل می‌شود تا کاخ آمال و آرزوهای او را ویران نماید. از جمله آن که به امید مهار سیل طغیان‌گر در وجود دمنه، وی را با پرسش‌های متعدد چالش‌برانگیزی مواجه می‌کند تا مگر از این میان یکی چاره‌ساز گردد و بنیان تصمیم دمنه متزلزل شود. پرسش‌هایی از قبیل:

- «چيست این رأی که اندیشیده‌ای؟»

- چه می‌دانی که شیر در مقام حیرتست؟

- چگونه قربت و مکانت جوئی نزدیک شیر؟ که تو خدمتِ ملوک نکرده‌ای و رسوم آن ندانی. (همان: ۶۴)

- انگار که به ملک نزدیک شدی بچه وسیلت منظور گردی و به کدام داگت به منزلتی رسی؟ (ص ۶۵)

البته دمنه هم با پاسخ‌هایی مجاب‌کننده در برابر هر پرسش بر آن است تا شرایط را پیوسته به نفع خویش حفظ کند. او که خویشتن را «دانا و توانا» و «صاحب‌همت روشن [رایی]» می‌داند که «به مشاهدت ظاهر هیأت باطن صفت را بشناسد» و «مباشرت کار بزرگ و حمل بار گران او را رنجور نگرداند» (همان: ۶۴) و «خردمند [ی] چرب‌زبان» که «اگر خواهد [قادر است] حقی را در لباس باطل بیرون آرد و باطلی را در معرض حق فرانماید» با ارائهٔ پاسخ‌ها در واقع به طرح عملیاتی دقیق و منسجم اشاره می‌کند که گام به گام او را در مسیر منتهی به هدفش پیش می‌برد. طرحی به شرح زیر:

«من می‌خواهم که در این فرصت خویشتن را بز شیر عرضه کنم، که تردّد و تحیر بدو راه یافتست، و او را به نصیحت من تفرّجی حاصل آید و بدین وسیلت قربتی و جاهی یابم.» و سپس «اگر قربتی یابم و اخلاق او را بشناسم خدمت او را به اخلاص عقیدت پیش گیرم و همت بر متابعت رأی و هوای او مقصور گردانم و از تقبیح احوال و افعال وی بپرهیزم، و چون کاری آغاز کند که به صواب نزدیک و به صلاح ملک مقرون باشد آن را در چشم و دل وی آراسته گردانم و در تقریر فواید و منافع آن مبالغت نمایم تا شادی او به متانت رأی و رزانت عقل خویش بیفزاید، و اگر در کاری خوض کند که عاقبت وخیم و خاتمت مکروه دارد و شرّ و مضرت و فساد و معرفت آن به ملک او بازگردد پس از تأمل و تدبّر بر وفق هرچه تمام‌تر و عبارت هرچه نرم‌تر و تواضعی در ادای آن هرچه شامل‌تر غور و غایلهٔ آن با او بگویم و از وخامت عاقبت او را بیابانم، چنانچه از دیگر خدمتگاران امثال آن نبیند ... و هرگاه ملک هنرهای من بدید بر نواختن من حریص‌تر از آن گردد که من بر خدمت او.»

باری؛ دمنه - نهاد در پی ارضای غرایز و امیال خود عزم خویش را جزم می‌نماید و «عزیمت در امضای آن مصمم» (همان: ۶۶) و بی‌اعتنا به نصایح و هشدارهای کلیله «به تدریج و ترتیب و جدّ و جهد» (همان: ۶۵) و گاه «به لطایف حیل و بدایع تمویهات ... و بهر وجه که ممکن گردد» (همان: ۷۹) می‌کوشد تا «مراد هرآینه در لباس هرچه نیکوتر او را استقبال کند.» (همان: ۶۵) و ملازم سلطان گردد تا «در ظلّ دولت او دست در کمر مردان [زند] و پای بر فرق آسمان [نهد]» (همان: ۱۲۱)، زیرا اصولاً این ساحت "من" - در این‌جا سلطان - است که می‌تواند «میان دنیا و [نهاد] میانجی



شود [و] او را با مطالبات دنیا هم‌آهنگ سازد.» (پاینده، ۱۳۹۰: ۱۹۴). بر مبنای این پندار، «شَرَه نفس و قوتِ حرص بر طلب جاه، رأی [وی را] ضعیف کرد و نصایح [کلیله] در دل [وی] بی‌قدر گردانید، چنانکه بیمار مولعِ بخوردنی، اگرچه ضرر آن را می‌شناسد، بدان التفات نُنماید و بر قضیتِ شهوتِ بخورد.» به این ترتیب «إعجاب [دمنه] به نفس و رأی خویش، عقل و علم [او] را مههور گردانید» و در آنچه منظور و غرض وی بود مولع گردید و هر چند کلیله «در پند دادن غلو می‌نمود، بدان التفات نکردی».

کلیله- فرامن نیز به رغم آن که «بوقتِ حاجت و در هنگام سلامت در موعظت، تقصیر و غفلت روا [نمی‌دارد] ... و شرایط نصیحت را بجای می‌آورد» (منشی، ۱۳۷۰: ۱۴۲) و «در تقریر ابواب مناصحت محابا و مراقبت [نمی‌کند]» (همان: ۱۵۰) و تمام توان خویش را به کار می‌بندد تا دمنه- نهاد را متوقف نماید؛ لکن توفیق چندانی نمی‌یابد و در نهایت مغلوب «رأی و هوای او» می‌گردد و از تب‌وتاب می‌افتد و تسلیم‌وار به ذکر این مطلب بسنده می‌کند که «ایزد تعالی خیر و خیرت و صلاح و سلامت بدین عزیمت، هر چند من مخالفِ آنم، مقرون گرداند.» (همان: ۶۷) و به این ترتیب دم در می‌کشد و ترجیح می‌دهد که از دور به نظاره بایستد.

سکوت وی و اعراض او از عملکرد دمنه آنقدر ادامه می‌یابد که «وخامتِ عواقبِ حیلَتِ دمنه، شامل «رنجِ نفسِ شیر و، سَمَتِ نقضِ عهد و، هلاکِ گاو و هدر شدنِ خون او و، پریشانیِ جماعتِ لشکر و، تفرقه کلمه سپاه» (همان: ۱۱۴- ۱۱۵) گریبان‌گیر می‌شود و آنگاه که کار از کار گذشت و آنچه نباید به وقوع پیوست، نکوهش و ملامت چه سود که «تو ای دمنه در عجز رأی و خبثِ ضمیر و غلبهٔ حرص و ضعفِ تدبیر بدان منزلتی که زبان از تقریرِ آن قاصر است و عقل در تصویرِ آن حیران!» (همان: ۱۲۰).

اعتراف کلیله به این که ای دمنه «مرا همیشه إعجاب تو و مغرور بودن به رأی خویش و مفتون گشتن به جاه این دنیای فریبنده، که مانند خدعهٔ غول و عشوۀ سراپست، معلوم بود لکن در اظهارِ آن با تو تأملی کردم و منتظر می‌بودم که انتباهی یابی و از خوابِ غفلت بیدار شوی، و چون از حدِ بگذشت و قستت که از کمال نادانی و جهالت و حمق و ضلالتِ تو اندکی بازگویم و بعضی معایب رأی و مقابح فعل تو بر تو شمرم، و آن از دریا قطرهای و از کوه ذره‌ای خواهد بود.» (همان: ۱۱۵) و «همیشه من از مجاورتِ تو ترسان بوده‌ام» زیرا «تو از آنهایی، که از خوی بد و طبع کز تو هزار فرسنگ باید گریخت» (همان: ۱۲۱) «و از ظلمتِ بدکرداری و غدرِ تو پرهیز می‌باید کرد، که صحبتِ اشرار مایهٔ شقاوت است» (همان: ۱۲۳)، حاکی از ضعف وی در مقام حافظِ ارزش‌های نهادینه‌ای است که اتفاقاً برهم زدن آن‌ها تمایل و تمنای ساحتِ نهادِ روان است. چنان سستی و وضعی در نظارت و اجرا که کلیله-فرامن را وامی‌دارد تا سرانجام به دمنه-نهاد بگوید: «مرا به همسایگی تو حاجت نیست، از من دور باش.» (همان: ۱۲۸).

«چون دمنه را در حبس بردند و بندِ گران بر وی نهاد» کنش متفاوتی از ساحتِ کلیله- فرامن ظاهر می‌شود: «پنهان به دیدار او رفت، و چندانکه نظر بر وی افکند اشک‌باریدن گرفت و گفت: ای برادر ترا در این بلا و محنت چگونه توانم دید، و مرا پس ازین از زندگانی چه لذت؟». در این مرحله است که کلیله- فرامن تازه به صرافت خطاب و عتابی جدی می‌افتد و می‌گوید: «و چون کار بدین منزلت رسید اگر در سخن با تو درشتی کنم باکی نباشد» (همان: ۱۴۲). درخواست ملتمسانهٔ کلیله از دمنه مبنی بر آن که «چون در این مقام افتادی بهتر آنکه به گناه اعتراف نمائی و بدانچه کردی اقرار کنی، و خود را از تَبَعَتِ آخِرَتِ به رجوع و انابت برهانی» (همان: ۱۴۳) و نیز مرگ وی، می‌تواند تلویحاً و به شکلی نمادین مقومِ افول اقتدار فرامن و وجدان اخلاقی در جامعهٔ

مذکور باشد: «کلیله رنجور و پُر غم گشت، و انواع بلا بر دل خویش کرده پُشت بر بستر نهاد و می‌پیچید تا هم در شب شکمش برآمد و نَفَس فرو شد.» (همان: ۱۴۴).

و اما "من" در شکل هنجارمند خویش «با مکانیسم‌های دفاعی خود میانجی و واسط میان رانش‌ها (غرایز) از یک سو و فرمان (وجدان اخلاقی) از سوی دیگر است و همواره سعی در هدایت آن‌ها و مطابقت دادن آن‌ها با یکدیگر دارد.» (مؤکلی، ۱۳۹۲: ۲۱). از این منظر همچون مرکز فرماندهی است که باید بتواند با صلابت و استواری، سلامت روانی انسان را به رغم وجود تعارضات اجتناب‌ناپذیر و کشمکش‌های دائمی میان نهاد و فرمان تضمین نماید؛ دو بخشی از ساختار ذهن آدمی که یکی طرفدار اصل لذت‌جویی است و دیگری داعیه ره بردن به کمالات اخلاقی را دارد.

شیر نیز که پیش‌تر به عنوان نماد "من" معرفی گردید می‌بایست واجد چنین ویژگی‌هایی باشد. همچون «پادشاه که [باید] خدمتگاران را از عاطفت و کرامتِ خویش چنان محروم ندارد که یکبارگی نومید گردند و به دشمنان او میل کنند، و چندان نعمت و غنیت ندهد که به‌زودی توانگر شوند و هوس فضول به خاطر ایشان راه جوید» (منشی، ۱۳۷۰: ۹۳) "من" نیز می‌بایست بر سبیل اعتدال و وقار در برقراری تعادل و تعامل بین دو نیروی ابر قدرت و متخاصم، یکی علاقه‌مند به افسارگسیختگی تکانه‌ها و گریزان از هر نوع تألم و تعب و دیگری مصرّ در رعایت دستورات اخلاقی به تمام و کمال ولو به قیمت ماندگی و مشقت، گام بردارد و قدر کفایت به هریک میدان دهد و البته «عاجزتر ملوک آنست که از عواقب کارها غافل باشد و مهمات ملک را خوار دارد، و هر گاه که حادثه بزرگ افتد و کار دشوار پیش آید موضع خرم و احتیاط را مهمل گذارد» (همان: ۹۶). لکن شیر-من در این داستان، عاری از ثبات رفتار و صلابت کردار است. او در بدو آشنایی با دمنه به اندک سخنی که از جانب وی می‌شنود بی آن که «روی به تفحص حال و استکشاف کار او [آورد]» و اندازه رأی و خرد او به امتحان و تجربت [بشناسد]، و پس از تأمل و مشاورت و تدبیر و استخارت او را مکان اعتماد و محرم اسرار خویش [گرداند]» (همان: ۷۳-۷۴) «روی به نزدیکان خویش» می‌گوید «مرد هنرمند با مروّت اگرچه خامل منزلت و بسیار خصم باشد به عقل و مروّت خویش پیدا آید در میان قوم، چنانکه فروغ آتش اگرچه فروزنده خواهد که پست سوزد به ارتفاع گراید.» (همان: ۶۷).

شیر در تمثیلی که به کار می‌برد دمنه را «اگرچه خامل منزلت»، اما به فروغ آتشی مانند می‌کند که هر آینه قابلیت شعله کشیدن و مرتفع شدن را دارد و دمنه نیز به این «ترجیح و تفضیل» «شاد شد و دانست که افسون او در گوش شیر مؤثر [آمده است]» (همان: ۶۸).

در برداشت نخست، شیر-من را می‌توان مدافع دمنه-نهاد تصوّر کرد که جانب وی را می‌گیرد و به تیزتازی‌های او میدان می‌دهد. اما شیر از چنان قوّت و انسجامی در اندیشه و رأی برخوردار نیست که بواسطه آن «در مراتب، تقدیم و تأخیر نفرماید» و «عنان تمالک و تماسک از دست [ندهد]». همین که دمنه در پی بانگ شَنزَبه «بر حَسَب مُراد و اشارت او برفت»، تا «بیان حال و حقیقت کار، مَلِک را معلوم [گرداند]»، وی «تأملی کرد و از فرستادن دمنه پشیمان شد و با خود گفت: در امضای این رأی مصیب نبودم» (همان: ۷۱).

همو که پیش از این، بدون وقوف «بر اندازه رأی و رویت و اخلاص و مناصحت» دمنه، وی را «جواب‌های نیکو و ثناهای بسیار فرمود و با او اِلْفی تمام گرفت» و حتی «راز خود بر دمنه بگشاد» که از چه در هراس است و وقتی «شَنزَبه بانگی بکرد بلند» رو به او گفت: «سبب این آواز است که می‌شنوی. نمی‌دانم که از کدام جانب می‌آید، لکن گمان می‌برم که قوّت و ترکیب صاحب آن فراخور آواز باشد. اگر چنین است ما را اینجا مُقام صواب نباشد.» (همان: ۷۰)، به اندک

زمانی دچار تغییر در احوال می‌گردد و با ژرف‌اندیشی و باریک‌بینی شروع به تحلیل و استدلال می‌کند و دقایق و ظرایف دور از انتظاری را از نظر می‌گذراند که «هر که بر درگاه ملوک بی‌جرمی جفا دیده باشد و مدت رنج و امتحان او دراز گشته، یا مبتلا بوده به دوام مضرت و تنگی معیشت، و یا آنچه داشته باشد از مال و حرمت به باد داده، و یا از عملی که مقلد آن بوده‌ست معزول گشته، یا شیریری معروف که به حرص و شره فتنه جوید و بأعمال خیر کم گراید، یا صاحب جزمی که یاران او لذت عفو دیده باشند و او تلخی عقوبت چشیده، یا در گوش مال شریک بوده باشند و در حق او زیادت مبالغتی رفته، یا در میان اکفا خدمتی پسندیده کرده و یاران در احسان و ثمرت بر وی ترجیح یافته، و یا دشمنی در منزلت بر وی سبقت جسته و بدان رسیده، یا از روی دین و مروّت اهلیت اعتماد و امانت نداشته، یا در آنچه بمضرت پادشاه پیوندد خود را منفعتی صورت کرده، یا به دشمن إلتجا ساخته و دران قبول دیده، به حکم این مقدمات پیش از امتحان و اختبار تعجیل نشاید فرمود پادشاه را در فرستادن او به جانب خصم و محرم داشتن در اسرار رسالت.» (همان: ۷۱ - ۷۲)

گوینده این کلام که «مرد هنرمند با مروّت اگرچه حامل منزلت و بسیار خصم باشد به عقل و مروّت خویش پیدا آید در میان قوم»، حال با خود چنین می‌اندیشد که «این دمنه دوراندیش است و مدتی دراز بر درگاه من رنجور و مهجور بوده است. اگر در دل وی آزاری باقی است ناگاه خیانتی اندیشد و فتنه‌ای انگیزد.» (همان: ۷۲)

تزلزل شخصیتی شیر به همین جا ختم نمی‌شود. او به رغم هراسی که از سوی پدیده‌ای ناشناخته به نام شنزبه بر دل وی افتاده و بدان خاطر «نشاط شکار و حرکت فرو گذاشته [بود]»، همین که گاو به حضورش شرف‌یاب گردید و «قصه خود را باز گفت»، «شیر او را به خویشتن نزدیک گردانید و در اعزاز و ملاطفت، اطناپ و مبالغت نمود» (همان: ۷۳) و «در حرمت و نفاذ امر که از خصایص ملک است او را نظیر نفس خویش گردانید» (همان: ۸۹) و چنان «در اصطفا و اجتبابی وی» افزود که «دست حسد سرمه پیداری در چشم [دمنه] کشید و فروغ خشم آتش غیرت در مفرش وی پراگاند تا خواب و قرار از وی بشد.» (همان: ۷۴). لذا «تدبیری [اندیشید] و بر وجه مسارعت روی به حیلت [آورد]» (همان: ۱۰۱) و «به تیره گردانیدن آب خیر و بالا دادن آتش شر [گرایید]» (همان: ۹۳) و به این سبب که «استیلاي حرص و حسد [وی] را بران مُحَرَّض [آمده بود]» (همان: ۱۲۷) «به إغرای شیر برداخت» (همان: ۱۰۰) و «دمدمه [او] در شیر اثر کرد» (همان: ۹۸) تا آن که وی بدون «تمییز مَلِکانه بر تزویر [دمنه]» (همان: ۱۳۶) و «بی ایضاح بیئت و إلیزام حُجّت» (همان: ۱۳۴)، «به مجرد گمان، بی‌وضوح یقین» (همان: ۹۹) گاو را هلاک نمود و چون «از کار گاو برداخت از تعجیلی که دران کرده بود بسی پشیمانی خورد و سرانگشت ندامت خائید» (همان: ۱۲۷) و «چندانکه [شنزبه] را افکنده دید و در خون غلتیده، و فورّت خشم تسکینی یافت، تأملی کرد و با خود گفت: دریغ شنزبه با چندان عقل و کیاست و رأی و هنر. نمی‌دانم که در این کار مُصیب بودم و در آنچه ازو رسانیدند حق راستی و امانت گزاردند یا طریق خائنان بی‌باک سپردند.» (همان: ۱۲۳-۱۲۴).

از چنین ملاحظاتی برمی‌آید که شیر در جایگاه من روانی انسان و به عنوان بخش هشیار شخصیت فاقد کفایت لازم در ایجاد تلفیقی کارآمد و بسامان بین خواسته‌های نهاد، فرامن و انتظارات جامعه و «ناتوان‌تر از آن است که بتواند در این هدف به توفیقی نائل آید. در نتیجه [داستان بازتابنده تصویر جامعه‌ای] است که نمی‌تواند از بند تناقض‌های درونی خویش رهایی یابد.» و اغلب در این مسیر با ناکامی مواجه می‌گردد. از سوی دیگر، نهاد به عنوان مرکز غرایز و کشاننده‌ها و «بخش اهریمنی روان آدمی» بی‌هیچ واهمه‌ای از جانب پایگاه فرامن، «بخش فرشته‌گون روان» (پاینده،

۱۳۸۹: ۲۳)، مبنی بر اجرای فرامین اخلاقی، «به تزویر و تمویه ... در بدکرداری استاد و امام، و در خیانت و درازدستی چیره و دلیر» (همان: ۱۰۱) می‌شود.

### نتیجه‌گیری

قوام و دوام هر سازه و ساختاری منوط به حفظ اصل تعادل است. وجود آدمی و جامعه، هر کدام به عنوان ساختاری متشکل از بخش‌های مختلف، نیز از این قاعده مستثنی نیستند و انسجام و استحکام آن‌ها در گرو پایداری همین اصل می‌باشد.

در ساحت ذهن و روان انسان، برقراری این تعادل بر عهده بخش "من" این ساحت سه‌پاره است. هر قدر این بخش پرورش‌یافته‌تر و مقتدرتر باشد، با توان و حدت و همت بیشتری قادر به حفظ خویشتن آدمی از فروپاشی در برابر آماج تهدیدهای ذات نهاد سرکش است.

شیر به عنوان نماینده "من"، چنانچه قادر به تعدیل، ضبط، مهار و کنترل تمایلات دمنه- نهاد می‌بود - تمایلاتی متضاد با تُرم اجتماعی و مغایر با شرایط حاکم - می‌توانست جامعه را از انزوای طلبی، تک‌افتادگی، تباهی و تنش‌های ناشی از تکانه‌های نهاد و تخریب و ویرانگری‌های خودخواهانه و غیر اخلاقی آن دور بدارد و مانع از وقوع «جرم‌هایی [گردد] که اثر آن در فساد، عام و ضرر آن در عالم شایع [است]» (منشی، ۱۳۷۰: ۱۳۱)، اما بر مبنای تحلیل حاضر، از مدیریت مقتدرانه و مؤثری برخوردار نیست و بواسطه ضعف در نظارت بر تمایلات و کشش‌های نهاد از یک‌سو و مطالبات اخلاقی و قوانین فرامن از دیگرسو، و ناکامی در ایجاد مصالحه بین این هر دو، مولد تنش، کشمکش و تولید ناهنجاری و اضطراب است، زیرا فراهم شدن وضعیت روانی ایده‌آل در جامعه و برقراری تعادل مطلوب و متعادل، در پرتو اتخاذ تدابیری از سوی "من" به منظور فرونشاندن طغیان‌های غریزی و تعدیل کام‌جویی‌های بی‌کرانه نهاد و نیز کنترل و سازماندهی اوامر و نواهی کمال‌طلبانه فرامن محقق می‌گردد.

تحلیل روانکاوانه عملکرد سه شخصیت داستان «شیر و گاو» (دمنه، شیر و کلیله) به این نتیجه منتج گردید که در جامعه مورد مطالعه، تعامل میان بخش‌های مذکور به عنوان نماد و نماینده سه ساحت روان انسان از منظر فروید، ناکارآمد بوده و مجموع عوامل در حفظ تعادل که فاکتوری مهم به عنوان سلامت هنجارمند فرد و جامعه تلقی می‌گردد توفیق چندانی نداشته‌اند.

www.anjomanfarsi.ir

### پی‌نوشت

۱. Id
۲. Ego
۳. Super Ego
۴. Terminology
۵. Rationalization
۶. وَ هَلْ بَطْنُ عَمْرٍ غَيْرُ شَيْبٍ لِمَطْعَمٍ؟ وَ أَيَا شَكَمِ عَمْرٍ بَرَى خُورِدْنَ غِذَا بَيْشٍ مِنْ زَيْبٍ وَ جَبَّ عَمْرٍ؟
۷. خَدِيعَةُ الطَّبِيعِ اللَّعِيمِ: فَرِيبٌ سَرَشَتْ فَرُومَايَه
۸. «إِذَا مَا كُنْتَ فِي أَمْرٍ مَرُومٍ: فَلَا تَفْنَعْ بِمَا دُونَ النُّجُومِ» هنگامی که متمایل به چیزی می‌شوی و خواستی را مطالبه می‌کنی به آنچه فرود ستارگان است قانع مباش و تن مده.

- احمدی، بابک (۱۳۹۲)، *ساختار و تأویل متن*؛ چاپ ۱۵، تهران: نشر مرکز.
- برسler، چارلز (۱۳۸۹)، *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*؛ ترجمه مصطفی عابدینی فرد؛ چاپ ۲، تهران: انتشارات نیلوفر.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۵۳)، *تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)*؛ تصحیح محمدتقی بهار؛ چاپ ۲، جلد ۱، تهران: زوآر.
- بیلسکر، ریچارد (۱۳۹۱)، *اندیشه یونگ*؛ ترجمه حسین پاینده؛ چاپ ۴، تهران: فرهنگ جاوید.
- پاینده، حسین (۱۳۸۹)، *داستان کوتاه در ایران (داستان‌های مدرن)*؛ چاپ ۱، تهران: انتشارات نیلوفر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، *داستان کوتاه در ایران (داستان‌های پسامدرن)*؛ چاپ ۱، تهران: انتشارات نیلوفر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، *گفتمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی*؛ چاپ ۲، تهران: انتشارات نیلوفر نژاد.
- تامپسون، مل (۱۳۹۳)، *من*؛ ترجمه سونا انزابی؛ چاپ ۱، تهران: نشر گمان.
- خطیبی، حسین (۱۳۹۰)، *فن نثر در ادب پارسی*؛ چاپ ۴، تهران: انتشارات زوآر.
- رشیدپور، مجید (۱۳۶۹)، «احساس کهنتری»؛ پیوند، شماره ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱، ۱۳ - ۱۰.
- رضایی دشت‌ارزنه، محمود (۱۳۹۰)، «تحلیل روان‌شناختی وقتی نیچه گریست اثر آروین یالوم»؛ *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، دوره ۱۶، شماره ۴، ۳۶ - ۲۱.
- رضی، احمد و حاجتی، سمیه (۱۳۹۱)، «تحلیل رفتار متقابل شخصیت‌ها در داستان شیر و گاو از کلیله و دمنه»؛ *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی* - دانشگاه اصفهان، سال چهارم (دوره جدید)، شماره ۱ (پیاپی ۱۳)، ۵۶ - ۹.
- زرینکوب، عبدالحسین (۱۳۳۲)، «روش‌های علمی در نقد آثار ادبی»؛ *یغما*، شماره ۶۱.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۹)، *تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات (مجموعه مقالات)*؛ چاپ ۵، تهران: نشر مرکز.
- فروید، زیگموند (۱۳۹۲)، *تمدن و ناخشنودی‌های آن*؛ ترجمه خسرو همایون‌پور؛ چاپ ۳، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- کواشی، فاطمه (۱۳۸۷)، «بررسی کلیله و دمنه از منظر جامعه‌شناسی»؛ پایان نامه دانشگاه آزاد.
- منشی، نصرالله (۱۳۷۰)، *ترجمه کلیله و دمنه*؛ تصحیح مجتبی مینوی؛ چاپ ۹، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مؤگلی، کرامت (۱۳۹۲)، *مبانی روان‌کاوی فروید - لکان*؛ چاپ ۸، تهران: نشر نی.
- یاوری، حورا (۱۳۸۹)، *زندگی در آینه گفتارهایی در نقد ادبی*؛ چاپ ۲، تهران: انتشارات نیلوفر.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۰)، *دیداری با اهل قلم*؛ چاپ ۷، جلد ۱، تهران: انتشارات علمی.
- یوسفیان، جواد (۱۳۷۷)، «سیری در فراخوانی ادبیات فارسی»؛ زبان و ادب پارسی، شماره ۴، ۷۲ - ۵۳.